

شهید مصطفی صالحیان



ازتبار علی
سازمانه جامع سرداران و هزار شهید استان بوشهر

| | |
|-------------|---------------|
| نام پدر | عبدالله |
| تاریخ تولد | ۱۳۴۷/۰۲/۱۲ |
| محل تولد | بوشهر - دیلم |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۵/۱۰/۲۹ |
| محل شهادت | سلمچه |
| مسئولیت | رزمنده |
| نوع عضویت | بسیج |
| شغل | — |
| تحصیلات | دوره راهنمایی |
| مدفن | دیلم |

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید مصطفی صالحیان فرزند عبدالله در تاریخ دوازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ در شهرستان دیلم متولد شد. پدر شهید نیز برای امرار معاش خانواده و تأمین مایحتاج زندگی به کار صیادی مشغول بوده و یا به کشورهای عربی به عنوان ملوان لنج رفته تا بلکه رزق و روزی حلالی برای خانواده تأمین نماید.

وصیت نامه

قسمتی از وصیتنامه شهید مصطفی صالحیان :

اما تو ای پدر و مادر عزیزم شما به عنوان یک مربی و استادی با ایمان و با تقوا برای من بودید . مادر جان شما کسی بودید که در عزای حسینی اشک چشم و شیر را مخلوط کرده و مرا بزرگ کردی . آفرین بر شما که فرزند دلبدتان را که همانا فرزند اسلام بوده است تحویل اسلام دادید و به فرمان امامتان مرا به جبهه فرستادید . از شما متشکرم و امام امت و خداوند بزرگ از شما راضی است .

شما ای برادر و خواهر محترم ، همچو زینب(س) که بعد از عاشورا پیام آور خون شهدای کربلا بود زینب وار با علمی چون کوه جلو دشمنان اسلام بایستید و اسلام را یاری کنید و پیام خون شهدا را به پشت جبهه ارائه دهید و در سوگ من ، هیچکدام از شما ، گریه نکنید یا اگر اشک می ریزید بیاد حسین مظلوم و برای رضای خدا باشد.

خاطرات

آن وقت خانه مادرم پشت خانه ما بود و مصطفی هم تقریباً یکسال داشت. آن وقتها هم بچه خیلی تیزی بود. خلاصه ما مصطفی را هر طوری بود خواب کردیم و سر جایش خواباندیم. بعد از خواب کردن مصطفی آمدیم بیرون از اتاق و با بچه ها صحبت می کردیم. صدای تیک تیک در اومد گفتیم خدایا این موقع شب کی داره در می زنه؟ اومدم در را باز کردم مادرم را دیدم گفتم: مادر این موقع شب شما کجا و اینجا کجا؟ خیر باشه. مادره هم گفت خیره اومدم یه اناری آوردم که به مصطفی بدم و اونو ببوسم و برم. بعد من گفتم مصطفی خواب فردا صبح بیا و انار رو به مصطفی بده. خلاصه مادرم زیاد اصرار و پافشاری کرد منم گفتم خب باشه بیا تا بریم انارو به مصطفی بده اما اونو از خواب بیدار نکنی. گفت باشه. ما اومدیم داخل اتاق که مادرم انار را به مصطفی بدهد اما دیدیم مصطفی نیست. گفتم ای داد بیداد مصطفی که الان اینجا خواب بود یعنی کجا رفته؟ بعد مادرم گفت خب بیا تا بریم دنبالش بگردیم شاید پیداش کردیم. بعد ما هر دو تامون کل خونه را بازرسی کردیم اما اثری از مصطفی ندیدیم، مادرم دید که حال من چطور پریشان شده و دارم گریه می کنم گفت بیا تا بریم خونه مصطفی رو بهت نشون بدم. گفتم چی؟ گفت مصطفی الان خونه ماست. گفتم خونه شما چه می کنه الان که خونه خواب بود. گفت ما تازه خوابیده بودیم که دیدیم صدای در میاید گفتیم که شاید اشتباه می کنیم دیدیم نه باز هم صدای در می آید بعد بلند شدم و آمدم در را باز کردم دیدم که مصطفی دم در نشسته و داره لبخند می زنه. بعد اون رو آوردیم داخل خانه. جالب توجه اینکه او از یکسالگی از خونشون بیرون می ره و در خونه مادر بزرگشو می کوبه و اونها رو از خواب بیدار می کنه. این هم خاطره ای از دوران کودکی شهید.

به گفته مادر شهید:

مصطفی به درس خواندن علاقه شدیدی داشت. شهید عزیز تحصیلات ابتدائی خود را در دبستان شهید محمدی گذراند و معلمان این دوره شهید بزرگوار بترتیب عبارتند از: اسکندر فرجادی، نجات ترکزاده، نعمت الله بشیری، محمود فصیحی، کریم خواجه و تحصیلات دوره راهنمایی خود را در مدرسه راهنمایی قدس گذرانید که از معلمین ایشان فقط سه تن را در ذهن دارم: ۱- آقای مبارکی ۲- آقای ابراهیمی ۳- آقای ستارپناهی.

شهید بزرگوار بخاطر علاقه شدیدی که به جبهه و جنگ داشت و خاطراتی که از بزرگترها می شنید در سال اول راهنمایی ترک تحصیل کرد و به جبهه های حق علیه باطل رفت. مصطفی همیشه در مراسم عزاداری آقا امام حسین (ع) حضور داشته و در دسته زنجیرزنی ابوالفضل العباس (ع) برای آقا عزاداری می کردند و نسبت به ائمه اطهار ارادت خاصی داشتند. مصطفی در همان دوران نوجوانی به کارگری در گمرک دیلم مشغول بودند و هزینه خورد و خوراک و پوشاک خود را از آنجا تأمین

می کرد و می گفت انسان باید روی پای خود بایستد و به قول مادر شهید اگر هزار بار از خانه بیرون می رفت یک بار هم دست خالی به خانه بر نمی گشت.

از همزمان شهید بزرگوار فقط اسامی عزیزان زیر در خاطر مادر شهید مانده است: محمدرضا غزنوی، حسن افتخاری، عیسی میرزائی، غلامرضا فرجادی، سید ابراهیم محمدی و محمد بازوئی که در بین آنها ۲ عزیز دیگر بنامهای غلامرضا فرجادی و محمد بازوئی نیز به درجه رفیع شهادت نائل آمده اند. شهید عزیز در عملیاتهایی والفجر ۸، بیت المقدس، کربلای ۴ و ۵، عملیات نصر شرکت داشته اند. مصطفی عزیز مجرد بود. البته مادر شهید می فرماید که قرار بود بار آخری که برای تسویه حساب رفت و برگشت برای مراسم خواستگاری یکی از

دخترهای دیلمی به منزل آنها برویم که به خواست خداوند متعال مصطفی دیگر با تسویه حساب برنگشت و در تاریخ بیست و نهم دی ماه سال ۱۳۶۵ در منطقه شلمچه به درجه رفیع شهادت نائل آمد که جنازه شهید بزرگوار پس از ۶ روز از شهادت ایشان یعنی در تاریخ ۵ بهمن ماه تشییع شد که در مراسم تشییع ایشان اکثر قریب به اتفاق اهالی شهرستان دیلم حضور داشته اند. که به پدر و مادر این شهید عزیز دلداری داده و با آنان احساس همدردی خود را ابراز نمایند. پدر و مادر شهید بعد از شنیدن خبر شهادت فرزند برومندشان از خدای متعال صبر و استقامت طلب کرده و از خدای منان خواسته بودند که این هدیه ناقابل را بپذیرد.

خود شهید بزرگوار نیز در آخرین سفر خود که برای تسویه حساب رفته بود به مادرش می گوید که مادر عزیزم اگر رفتم و دیگر سعادت دیدار مجدد شما را نداشتم مرا حلال کنید و گریه نکنید و همانند حضرت زینب (س) در صحرای کربلا که برادرانشان را جلوی چشمانش به شهادت رساندند مقاوم و استوار باش که همه ما رفتنی هستیم و چه بهتر که در این راه به شهادت برسیم. و مایه افتخار برای شما باشیم. در ضمن شهید عزیز نیز در نامه هایی که از جبهه برای منزل می فرستاد نوشته بود که اگر خدا به ما لطف کند و من شهید شوم پدرم مرا به خاک بسپارد. و این وصیت ایشان نیز عمل شد و پدر شهید، شهید را به خاک سپرد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران